

نورافکن رهبری روی مار سبز

جولای ۱۰ - ۲۰۱۰

امیر فیض- حقوقد ان

همه مارهای سبز، بی زهر نیستند، مارهای سبزی هستند که آدم را می بلعند (رازی)

در سال ۱۳۶۶ یعنی حدود ۲۲ سال قبل اعلیحضرت در بیاناتی در رابطه با اصرار ایرانیان به ایفای وظائف رهبری که در سوگند سلطنت اعلیحضرت مقرر شده است؛ ایشان فرمودند که: «من میخواهم نور افکن رهبری را روی رهبران در صحنه بیاندازم»

بسیاری از ایرانیان که خود را در صحنه رهبری می دیدند، تلاش کردند که شاید زیر نورافکن رهبری که اعلیحضرت وعده داده اند قرار گیرند ولی متأسفانه ویا خوشبختانه نور افکن اعلیحضرت به روی آنها نیافتاد.

برخی از آنها برای اینکه بتوانند در زیر نورافکن اعلیحضرت قراگیرند حتا شرافت و پیوستگی خود با تداوم سلطنت را زیر پا گذاشته و تن به دیوژگی رفتارند برای تعیین نوع رژیم کشور دادند؛ ولی معهدا از نورافکن خبری نشد (آقای نصر اصفهانی)

تصور میشود که در باره تشبیه اعلیحضرت، یعنی استفاده از نورافکن یک توضیح کوچکی برای رسوب بهتر این تحقیق بجا باشد.

اصطلاح بکار گرفتن «نورافکن» یا «ذره بین» برای توجه بیشتر ودقت کاملتر روی موردی است که نورافکن به آن مورد نورافکنی می کند. مثلا انداختن نورافکن روی یک ملکه زیبایی برای منعکس کردن زیبایی اوست و انداختن نورافکن روی یک قهرمان زیبایی اندام برای نشان دادن برجستگی های بدن اوست در این رابطه انداختن نورافکن رهبری روی یک فرد مسلما برای ریش و سبیل او نیست بلکه صرفا و بدون استثنا افکار و عقاید اوست که نورافکن روی آن کلید می شود. مفهوم این نورافکنی روی فرد خاصی بدین معنی است که گمشده پیدا شده است، عقاید و راه و روش آنکه نورافکن را گرفته درست همان است که اعلیحضرت سالها است در طلب آن بوده اند. خیلی جای تبریک و تهنیت است که بالاخره نورافکن اعلیحضرت بی مصرف اینطرف و آنطرف نگشت و راه سبز که به قافله سالاری میرحسین موسوی به حرکت افتاده را پیدا کرده اند.

اعلیحضرت در مصاحبه با اشپیگل ضمن دادن نشان شجاعت به موسوی راه خاتمی و موسوی را ستودند و فرمودند «من خوشحالم از اینکه آنان در جهت درست حرکت می کنند» و برای اینکه ذوق زدگی ایرانیان به ویژه ایرانیان خارج از کشور را ملایم بفرمایند اضافه کرده اند: «باید موقعیت دشوار موسوی را درک کرد درحال حاضر او تا زمانی که یقین نکرده مبارزه مردم ادامه خواهد یافت نمی تواند آنچه را که می خواهد بگوید ویا انجام دهد» (!)

نشان شجاعت:

شجاعت امری نسبی است. یعنی تخصیص آن یکسان نیست و از قاعده ثابتی تبعیت نمی کند. فی المثل کسی که ضعیف و ترسوست هر عملی که خودش جرات انجام آنرا ندارد و دیگری آنرا انجام می دهد، عامل آن عمل را شجاع می شناسد. و یک آدم ذاتا شجاع و نترس خیلی به سختی برای کسی قائل به شجاعت می شود.

کسیکه از مبارزه با جمهوری اسلامی وحشت دارد، حتا اعلامیه دادن علیه جمهوری اسلامی را شجاعت می داند و برعکس کسی که مبارزه را یک تکلیف میهنی میداند، این عمل را یک جزئی از تکلیف می شمارد و قائل به شجاعت برای آن نمی شود.

اعلیحضرت بلندنظرانه تقاضای موسوی را برای شمارش مجدد رای عملی متهورانه ارزیابی فرموده اند؛ مبارک موسوی باد که چنین مرحمتی را دریافت داشته اند چرا که در طول ۲۰ سال گذشته حتی عمل یک ایرانی مخالف جمهوری اسلامی در حدی نبوده که بنظر ایشان لیاقت آفرین را داشته باشد؛ تاچه رسد که به نشان شجاعت مفتخر گردد. (!)

سیاه بختی از این بیشتر نمی گردد که خانه دشمنان روشن از چراغ شماست

حاشیه: قریب تصادفی، هم امروز شنیدم مسعود رجوی هم از کروی تجلیل و او را شایسته تقدیر دانسته است.

خالی از اشکال نیست:

اما آنچه که برای رفع ذوق زدگی و حیرت ایرانیان خارج از کشور در باب موقعیت دشوار موسوی فرموده اند؛ نه تنها خالی از اشکال نیست بلکه دفاع زیر صفر محسوب است.

اعلیحضرت از در دفاع از موسوی فرموده اند: «... تا زمانی که موسوی یقین نکرده مبارزه مردم ادامه خواهد یافت نمی تواند آنچه را که می خواهد بگوید ویا انجام دهد»

این دفاع و جانبداری اعلیحضرت؛ از سوی صواب منحرف و دفاعی زیر صفر است. چرا که بنا به ادعای موسوی ۱۷ میلیون و بنا به ادعای رژیم ۱۳ میلیون ایرانی به موسوی رای داده اند. یعنی او را به رهبری خودشان و مملکت انتخاب کرده اند، دیگر بقیه اش با موسوی است. مردم کار خود را کرده اند و این موسوی است که باید به رای مردم و خواست آنان احترام و آنرا به فعل در آورد. استنتاج اعلیحضرت به اینکه «موسوی باید یقین پیدا کند که مبارزه مردم ادامه خواهد یافت» نه شیوه رهبری جدیدی نه سنتی است، بلکه نزدیک به بهانه است که در مفهوم دفاع زیر صفر است که موسوی هم جرات اظهار آنرا نداشته و ندارد. زیرا میداند که این چنین دفاع و ادعای متضمن اهانتی بزرگ به رای دهندگان به موسوی است و آنها را به پیمان شکنی و هم خوئی با مردم کوفه مترادف می سازد.

و اما بعد

گذشته مایه و بنیاد حال و آینده است سوابق است که هر شغل و هر نظام دهد

به کارنامه پیشینیان نگر بد و خوب که تلخ کامیت آرد پدید و کام دهد

در بیت بالا که فراموش شده از کیست واژه «کارنامه» همان است که امروزه به «رزومه» تعبیر می شود که برای استخدام و اظهار نظر نسبت به صلاحیت اشخاص ویا ارزیابی آن به سوابق و کارنامه او رجوع می شود.

اظهار نظر نسبت به صلاحیت و شخصیت افراد، بدون توجه به ملیت، دین اخلاق و رفتار و مشاغل که داشته یا از سر ندانمکاری و یا عشق به هیکل و ریخت و قواره و یا بمنظور تدلیس و قالب کردن نا سره بجای سره است. و اگر این خصوصیات در کار نباشد، طرفی که نسبت به افراد بدون توجه به کارنامه و سوابق او اظهار نظر مثبت می کند یا هدفش اغوای دیگران است و یا اهل رمل و اصطربلاب و گوش بری از این طریق.

اگر کسی کوچکترین درک مسنولیت اخلاقی و وجدانی داشته باشد بدون تحقیق و ملاحظه کارنامه خدماتی و افکار و اعتقادات شخص ثالث، آن شخص ثالث را بعنوان یک انسان قابل اعتماد، درستکار و هم عقیده و آزادیخواه و امثال آنها معرفی نمی کند.

میر حسین موسوی که مفتخر به تایید و حمایت اعلیحضرت شده است؛ یک قشری بسیار عقب افتاده و دشمن ایران و ملی گرانی، دشمن تاریخ و هویت ایرانی، دشمن پیراستن زبان فارسی است.

بخوانیم و به درجه رذالت باطنی و قشری بودن او آگاه شویم:

۱- در سال ۱۳۶۵ میر حسین موسوی در موقعیتی که به اصطلاح نخست وزیر جمهوری اسلامی بود در یک سخنرانی گفت: «فردوسی برای ما ارزشی ندارد زیرا ملت گرانی از نظر ما کفر است. فردوسی می توانست درباره امام حسین بسراید اما در عوض دنبال مظاهر کفر و شرک رفت» - کیهان لندن ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۵ -.

این اظهارات موسوی پیچ و خمی ندارد که فهم آن مشکل باشد. یک موجودی اگر قشری تمام عیار نباشد اگر قشری بودن در خون و پوست او نباشد، اگر با باور های غلیظ و متعفن خووبرگ نشده باشد، اگر الیاف مغزوفکر او این چنین عقب مانده نباشد؛ آیا ممکن است چنین مطلبی را با سربلندی اعلام کند و حماقت را تا بدانجا برساند که ملی گرانی را کفر بدانند؟!

آیا معنای کفر بودن ملی گرانی توضیح بیشتری لازم دارد؟! (!) آیا این قباحت پذیرفتنی است که میهن پرستی و احترام به ملت و احترام به خواستهای ملی، ایرانی ها را به کافر تبدیل میکند و کافر هم در اسلام نجس و هم عرض نجاست است.

سؤال این است که آیا مسئله فردوسی و امام حسین در برنامه های دولت موسوی بوده است، یعنی دولت او موظف بوده که وضعیت فردوسی را در مقابل امام حسین مشخص سازد یا خیر؟! (!)

مسئله خیر؛ زیرا در شرایط نخست وزیری او و جنگ عراق مسائل بسیاری اولویت داشت تا مسئله امام حسین و فردوسی ولی بیان چنین مطلبی در آن شرائطی از طرف موسوی نشانی از عمق قشری بودن و باورهای کاذبه اوست چرا که باور های عمیق و غلیظ انسانی در هر شرائطی خود نما می شود و موقع و موضع نمیشناسد.

۲- میر حسین موسوی در زمان نخست وزیری مقاله ای در مطبوعات جمهوری اسلامی نوشت که نشانگر کامل اعتقادات سیاسی اوست. به اتفاق آنرا از کتاب توضیح المسائل آقای شفا میخوانیم و بعد نتیجه گیری می کنیم.

«مسئله اتکاء نظام ارزشی ایران پیش از ظهور اسلام یعنی تکیه بر تاریخ هخامنشیان و ساسانیان و دوران سلاطینی که پیش از اسلام بودند و نظامهایی که آن مواقع در ایران وجود داشتند در کشور ما سوغاتی بود به منظور اسلام زدائی و از فرنگ صادر شده بود و تکیه می شد بر ارزش های ناسیونالیستی و بر عواملی نظیر خون و خاک و عناصر از این قبیل که در ناسیونالیسم به آن برخورد می کنیم.

ناسیونالیسم اصولاً وجهی از غرب زدگی است برگزاری هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ و پیراستن زبان فارسی از کلمات عربی که بر اساس آن ناسیونالیسم صورت می گرفت توطئه ای بود از جانب غربی ها برای نابودی اسلام. این مسئله خیلی هشدار دهنده است برای تمامی هنرمندان ما و برای تمامی ملت ما چرا که می بینیم همان موقعی که در ایران با توسل به باستانشناسی خرابه های تخت جمشید از خاک بیرون کشیده میشده و تاریخی ساخته میشد تا ملت ما اجباراً به

آن تاریخ افتخار کند درحالی‌که آن تاریخ کاملاً بیگانه از اسلام بود تاریخ پیش از اسلام و ارزش های هزاران سال بود که مرده بود و به این ترتیب دوباره احیا می‌گشت.^۱

هنرمندان ایرانی از هنر ها و ادبیات ایران صحبت می‌کردند، ولی تمام مجموعه های کارهایشان یک کلمه از داستان کربلا نبود، نام نشریه‌هایشان مثلاً آرش بود که از افسانه آرش کمانگیر اقتباس این نکته ظاهراً قومی و وطنی است ولی برای ما عجیب است که این کلمه آرش در ذهن نویسندگان و شاعران خوش آهنگ می‌آمد تا اندازه ای که شعر هم می‌گفتند ولی کلمه حسین که پشت سرش آن واقعه عظیم و آن همه ارزش های انسانی و الهی در آن منظور است و افسانه آرش در مقابل آن واقعیت تاریخی جز یک افسانه رنگ باخته متکی بر ناسیونالیسم و خاک پرستی چیزی نیست، کلمه حسین کلمه خوش آهنگی نمی‌یابد. (صفحه ۸۶۵ توضیح المسائل آقای شفا) «

ایرانیان خارج از کشور سی سال مداوم از سکولاریسم حزف زدند، ادعای حکومتی را کردند که دین و سیاست و مذهب از آن جدا باشد آن چنان در این خواسته سماجت و پیگیری کردند که تقریباً میتوان گفت هیچ سازمانی و یا گروهی نبود که خواسته مزبور رادسرلوحه اهداف مبارزاتی آنان قرار نداشته باشد، یکدفعه زیر چتر کسی قرار گرفتند که از معماران جمهوری اسلامی، جنایتکاران رژیم جمهوری اسلامی و یک قشری بتمام معنا که نه تنها پشتیبان حاکمیت اسلام و حکومت اسلامی است که خواستار قلع و قمع تاریخ ایران و جانشین ساختن تاریخ اسلام و آثار بدویت بجای درخشانی های تاریخ ما است.

امیدوارم نفرمانید آن چیز هائی که موسوی گفت و یا نوشته است مربوط به سالهای قبل است امروز او شخص دیگری است.

گرچه ویکتور هوگو عقیده دارد «نمودهای فعالیت های انسانی نه از نظر طبیعی بلکه از نظر واقعیت زیربنایی، تابع باورهای آنهاست و آن باور ها در طول سالها درخون آنها ریشه یافته است.»^۲

ولی میرحسین موسوی در جریان همین انتخابات اخیر (!) با ارائه راه سبز خودش و توضیحی که پیوست آن کرد نشان داد که میرحسین همان است که در زمان خمینی و در مدت نخست وزیری اش بوده و خواهد بود.

میر حسین موسوی گفت:

«شعارهای مورد حمایت راه سبز ملیونی مردم است که فراتر از قانون اساسی نرود، خواسته مردم دفاع از جمهوریت نظام در کنار اسلامیت آن است و شعار جمهوری اسلامی نه یک کلمه زیاد، در بیان این جنبه از مطالبات آنان نقش رهبری دارد. ما دنبال آزادی، عدالت و کرامت اسلامی هستیم اینها اهدافی هستند که تحققشان با اجماع گسترده و تحول آفرین مردم بر چهار چوب قانون اساسی و مطالبه شان برای اجرای کامل و دقیق آن امکان پذیر است.» - موسوی در مصاحبه با قلم نیمروز-.

موسوی بعد از آنکه با ارائه خط سبز خود و بستن تمامی کوچه و سوراخ های فرعی آن و به اصطلاح چهار میخ کردن راه سبز به جمهوری اسلامی، متوجه شد که یک سوراخ بسیار کوچک در این راه سبز وجود دارد که هنوز بوسیله او بسته نشده است و آن احتمال این سخن است که کسانی خواستار تنازل قانون اساسی جمهوری اسلامی بشوند یعنی بگویند قانون جمهوری اسلامی صحیح ولی میتوان چند ماده آنرا بلا اجرا گذاشت و یا تغییر داد. موسوی برای جلوگیری از این سوء تفاهم در مصاحبه امرداد ماه همین امسال با انجمن اسلامی جامعه پزشکی گفت: « راه سبز نماد حرکت و

^۱ - عمق و ژرفای قشری بودن فکر را نگاه کنید که نمی‌تواند تشخیص دهد پیش از اسلام و در دوران ساسانی و هخامنشی اسلامی نبوده است و در آن زمان «فرنگ» وجود نداشته که نفوذ «فرنگی ها» در آن دخالت داشته باشد. ح-ک

^۲ - همواره گفته ام کسانی که امروز خود را به دروغ طرفدار نظام شاهنشاهی جا می‌زنند و معتقدند که از کومونیسم، از عضویت در کفدراسیون و یا از عضویت در مجاهد خلق، یا از یک ایدئولوژی که بیش از ده سال به آن باور داشته و به آن عمل کرده اند فاصله گرفته اند بزرگترین دروغگویان هستند. کافی است ده دقیقه با این اشخاص گفتگو کنید و یا سه برگ نوشته آنها را با دقت بخوانید پی به ریشه باورهایشان خواهید برد. (ح-ک در حال تایپ این پژوهش جانانه)

مطالبه بدون تنازل قانون اساسی است. نمی توان بخش های از قانون اساسی را اجرا و بخش های دیگر را دور انداخت»

آنچه ملاحظه فرمودید تشریح کامل راه سبز موسوی است که با صدور متممی جانی برای کوچکترین گفتگو و یا شک و شبهه ای باقی نگذاشته و خیلی هم محکمتر از آن چیزی است که اصولگراها میخواهند و می گویند.

آیا راه سبزی را که موسوی ارائه داده همان است که ایرانیان خارج از کشور برای تحقق آن سی سال است مبارزه می کنند؟؟^۳

آیا اجرای کامل قانون اساسی که زیربنای راه سبز موسوی است به معنای سکولاریسم و جدای دین و مذهب از حکومت و تعلق حق حاکمیت به مردم است؟؟

آیا خواسته ما ایرانیان و مخالفین جمهوری اسلامی دفاع از جمهوری اسلامی درکنار اسلامیت آن است؟؟

آیا اجرای کامل قانون اساسی جمهوری اسلامی با آن فصل ولایت واصل دوم ... با آن تخصیص حکومت به آخوند از بطن علی وفاطمه و رابطه مرجعیت و تقلید همان است که ایرانیان خارج از کشور در راه سرکوب و انهدام آن سی سال است جان و مال فدا کرده و می کنند؟؟

خاک برسر این اوپوزیسیونی بشود که سی سال روزه گرفت (مبارزه !!! کرد) و دست آخر با این راه گندیده سبز افطار کرد (بیعت کرد) و بیشتر خاک برسر این ارادتمند باشد که خیال می کرد جزیی کوچک از این اوپوزیسیون است (!)

ترور ایرانیان خارج کشور:

۳- موسوی در ۱۳ مهرماه سال ۶۰ در مجمع سازمان ملل متحد در مقام نخست وزیری ایران گفت «ما یعنی جمهوری اسلامی مصمم هستیم الگویی تازه از انسانیت به بشریت تشنه عدالتت در سراسر جهان ارائه کنیم»

در دهه ۶۰ از ۶۴ نفر ایرانی سرشناس مخالف جمهوری اسلامی که در خارج از کشور ترور شدند ۴۱ نفر آنها در زمان نخست وزیری موسوی بوده است که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ماموریت ترور ایرانیان را به عهده داشت و موسوی رئیس چنان دولتی بود که نمیتواند از مسئولیت بزرگ این جنایات در امان باشد (باب مسئولیت مشترک وزراء) آیا این است نظمی که بشریت تشنه آن است؟؟

بیست و چند سال ایرانیان و مردم آزاده جهان در انتظار محاکمه و مجازات فرماندهان و مسئولین حکومت جمهوری اسلامی که ترور ایرانیان خارج از کشور را ترتیب دادند بودند یک دفعه با سرکرده مسنول اول ترور های ایرانیان خارج از کشور بیعت کردند و چه سینه ها و حنجره ها برای قاتل مردان رزمنده ایرانی علیه جمهوری اسلامی پاره کردند (!)

جوجه از بیضه برون آید و روزی طلبد آدمیزاد ندارد خیر از عقل و تمیز

این تحقیق ناقص است اگر به توجه خوانندگان نرسد که اولین ایرانی خارج از کشور که دست بیعت با موسوی داد و او را رهبر اوپوزیسیون خواند راننده خط مقدم بود.

۳- قابل توجه کسانی است که از روز اول به نوشته ها و اعتراض های من با نظر تحقیر و تمسخر نگاه کردند و در مواردی با پرخاش های بی معنی و جهت دار مثل کودکان خردسال قهر کرده و مداد و مداد پاکنی را هم که هرگز نداده بودند را بازخواست نمودند... هیئات که بیداری ذهن به قذوقاره و گردن کلفت و یا مقام و درجه و سواد نیست... من بی سواد درک کردم...ح-ک

مهرداد خوانساری که پس از ملاقات با یک سناتور آمریکایی در چندسال قبل چنان باد به دماغش افتاد که فروفرکنان گفت: «چرا من دنبال رضا پهلوی بروم اوست که باید دنبال من بیاید» ۳

اما همین شخص زودتر از هرایرانی ابله خارج از کشور مهر رهبری اوپوزیسیون را به موسی زد و او را رهبر اوپوزیسیون نامید (مصاحبه با بی بی سی).

کلید بهشت و بچه های مینی

جنايات جنگ عراق، تشويق کودکان برای انفجار مین ها با عبور آنها از میدان های مین گذاری شده توسط عراقی ها – استقبال از جنگ با کلید بهشت – اغواگری های عدیده و شرم آور از جمله حضور امام زمان در میدان های جنگ و گرفتن گلوله های توپ و نهادن آن آرام به زمین و همه و همه که فصل بسیار مشابه و تاثر آور است از اقدامات دولت موسوی است که آنها را به حساب افتخارات خودش گذاشته است.

موسوی نقش بسیار موثری در پامال کردن حق مسلم ایران بابت خسارات ناشی از جنگ عراق داشت که خود موضوع جداگانه ای است.

اعدام ۴۸۰۰ زندانی در دولت موسوی

در زمان نخست وزیری همین موجود قشری پلید همکار و همفکر خمینی بود که ۴۸۰۰ زندانی اوین بدون محاکمه به جوخه آتش سپرده شدند آنوقت همین موسوی در گفتگوی بی بی سی گفت ما انقلاب کردیم که اگر دادگاهی داریم برای مجرمان باشد و هم ملت روند قانونی و عادلانه آنرا حس کند (مرداد ماه همین سال جاری)

آیا محاکمه هزاران ایرانی مخالف جمهوری اسلامی که بازماندگانشان بجای ملاحظه روند قانونی و عادلانه !! جنازه عزیزان خودشان را با صورت حساب هزینه گلوله هایی که برای اعدام آنها مصرف شده دریافت کردند، فراموش شدنی است؟! (مرگ خوب است فقط برای همسایه و مخالفین جمهوری اسلامی؟)

خفتان عمومی:

سی سال سخن از آزادی و حق اعتراض و امثال آنها شد و یکبار به کسی بیعت کردند و متأسفانه نورا فکن رهبری را بروی او افکندند که عقیده دارد: «در نظام جمهوری اسلامی کسی حق مایوس شدن، حق سرخوردگی، حق نارضایتی را ندارد، این نظام، نظامی است که افراد را می پروراند که در صورت لزوم در جبهه های جنگ به بقاء الله بپیوندند» – مقاله میرحسین موسوی اطلاعات ۱۲ فروردین ۶۲ - .